

## حدوث و قدم قرآن

۵/۲ رسالت

مجتبی حسینی سرائی

۱- ماهیت کلام از نظر اشاعره:

اشاعره کلام را صفت ذات می‌دانند و البته مانند سایر صفات زاید بر ذات است. قول به زیادت صفات ذاتی بر ذات، موجب شد تا آنها میان اوصاف ذاتی به تغایر قائل شوند. لذا کلام غیر از علم، قدرت و اراده است. گاهی شخص به چیزی خبر می‌دهد که به آن علم ندارد، بلکه بر خلاف آن علم دارد و یا در آن شک می‌کند لذا اخبار از چیزی غیر از علم به آن چیز است. دلیل مغایرت امر از اراده این است که گاهی به چیزی امر می‌کنیم ولی امتثال آن را از جانب مخاطب اراده نمی‌کنیم. مثلاً هدف امر صرف آزمایش است. (۱)

کلام نفسی می‌تواند صحیح باشد به شرط آنکه خارج از علم و اراده در نظر گرفته نشود. در ظرف اخبار، علم همان تصور و تصدیق است و مخبر شاک و یا عالم به خلاف مطلبی، موضوع، محمول و نسبت میان آنها را تصور می‌کند. این تصورات سه‌گانه خارج از علم نیستند، اگرچه در ذهن او تصدیق نباشد. گویا متکلمان علم را فقط از فسخ تصدیقات می‌دانند لذا گفته‌اند مخبر شاک علم ندارد. (۲)

اشکال استدلال دومشان این است که اراده امر به فعل غیر تعلق نمی‌گیرد. اراده امر به فعل خود یعنی (امر و نهی) تعلق می‌گیرد اراده امر تعلق می‌گیرد به اینکه مامور را برانگیزاند یا منع کند. اشاعره گمان کرده‌اند اراده امر به فعل غیر تعلق می‌گیرد. (۳) کلام نفسی در نظر اشاعره مدلول الفاظ و کلمات است. در کنار این مطلب اشاعره به قرآن مکتوب نیز اهمیت می‌دادند. وقتی گروهی از سلفیین می‌گویند، حروف و اصوات قدیم، کلام خدا هستند، اشاعره آن را رد کرده و در جواب می‌گویند: طبق این قول قرآن مکتوب موجود، قرآن نیست چون حروف قرآن موجود مکتوب مانند حروفی است که مخلوقات تلفظ می‌کنند. این قول نشان می‌دهد که دغدغه اشاعره حفظ قرآن بودن قرآن نیز بوده است.

اشاعره برای تبیین مسئله وحی، می‌گویند: جبریل (ع) کلام خدا را فهم کرد و سپس قرائت آنچه را که آموخته بود به پیامبر تعلیم داد. الفاظ قرآن موجود مکتوب طبق بیان اشاعره، حاصل بیان جبرئیل یا خود پیامبر است. غزالی درباره کلام موسی با خداوند می‌گوید: موسی کلام قدیمی را که قائم به ذات خدا است، شنید. آن کلام متشکل از حروف و اصوات نبود. البته کیفیت این شنیدن برای ما معلوم نیست، همانگونه اگر شخص اصم بی‌رسد چگونه می‌شنوید، نمی‌توان برای او توضیحی ارائه داد. حضرت موسی کلام قدیم خدا را فهم کرد. نه آنکه اموات و حروفی را شنیده باشد. (۴) اینکه گفتیم کلام خدا قدیم است به این معنا نیست که ذات قدیم در مصحف حادث حلول کرده باشد. همانگونه که نار مکتوب به معنای حلول ذات نار در کتاب نیست، همچنین کلام خدا، قائم به ذات خدا است. کلام خدا مدلول است نه ذات دلیل. و از آنجا که حروف دلالت بر آن وصف قدیم خدا دارند مورد حرمت هستند. (۵) اوامر و نواهی از نظر اشاعره قولی نیستند، بلکه به نحو بالفعل می‌باشد یعنی خداوند مامور و مکلف را آگاه می‌سازد که فعل مامور به واجب‌الایتنان است به این نحو که یک معرفت ضروری برای او خلق می‌کند. هر موجودی که زمان و ماده ندارد، دارای امر تکوینی چرا که خطاب قولی متوجه عدم نمی‌شود. (۶) برخی بیان کرده‌اند که مدلول، کلام حقیقی است و الفاظ کلام حقیقی نمی‌باشند و حادثند. (۷) این بیان از کلام الهی، مستلزم وجوه باطلی است، از جمله آنکه اگر کسی قرآن مکتوب را منکر شود، تکفیر نمی‌شود چون بنابراین نظر کلام حقیقی مدلول الفاظ است و لازمه دیگر این قول است که دیگر نمی‌توان به کتاب خدا تحدی کرد و چون به کلام حقیقی هم دسترسی نداریم، تحدی به آن بی‌معنا است. جرجانی با برشمردن این لوازم نظر اشعری را اینگونه بازسازی می‌کند که مراد اشعری از کلام نفسی اعم از لفظ و معنا است. معنا قائم به ذات خدا و مکتوب در مصاحف است. و این غیر از کتابت و قرائت حادث است (۸)

ظاهراً مراد ایجی از مصاحف، همان لوح محفوظ است که پیش از آفرینش عالم موجود بوده است. و قرآن به وجود کتبی خود در

۱۰۵۵

آن قرار داشته است. کلام خدا نهایی ندارد، زیرا طبق قاعده‌ای هر چه نهایت داشته باشد، آغاز نیز دارد. نهایت در حق چیزی تصور می‌شود که بتوان برای آن بدایت در نظر گرفت و کلام خدا از صفات قدیم الهی است که هیچ نهایی ندارد. اگر کلام خداوند بدایت و آغاز داشته باشد، آنگاه لازم می‌آید خداوند در ازل ساکت بوده باشد. در حالی که اتصاف ضد کلام به خدا در ازل جایز نیست. (۹)

اشاعره برای تمایز میان کلام حادث و قدیم، بین تلاوت و متلو، قرائت و مقروء فرق می‌گذارند. تلاوت و قرائت حادثند ولی متلو و مقروء، قدیم هستند و ناظر به کلام نفسی می‌باشند. ایشان قرائت را فعل بنده در نظر می‌گیرند نه فعل خدا، و این با توحید افعالی حداکثری آن در تعارض قرار دارد. تامل شدن به کلام قدیم با نسخ قرآن مشکل پیدا می‌کند، اشاعره برای آنکه این مسئله را درست کنند در معنای نسخ دخل و تصرف نمودند. نسخ از نظر آنها در خط و تلاوت و حکم است، اما در متلو قدیم هیچ نسخی رخ نمی‌دهد. (۱۰) ولیکن این بیان، مشکل را حل نمی‌کند چون این الفاظ دال بر کلام قدیم خدا هستند و از خود اثری ندارند، هر چه در قالب این الفاظ بیان می‌شود، در مرحله بالاتر در کلام قدیم خدا وجود دارد و آن این است که اینگونه ظهور پیدا کرده است. بر اساس مبانی اشاعره تحدی به قرآن ملفوظ خواهد بود نه محفوظ. نزول کلام خدا بر قلب پیامبر (ص) نزول اعلام و افهام است نه حرکت و انتقال. بر این اساس الفاظ ساخته پیامبر یا جبرئیل امین خواهد بود. پیامبر کلام قدیم خدا را بلاموت می‌شنود. قوشچی می‌گوید این بیان طبق مذاق گروهی است که رویت و سماع را برای هر موجودی حتی ذات و صفات ثابت می‌دانند. (۱۱) تفاوت پیامبر با مردم عادی و مشرکین در این است که پیامبر صفت قدیم خدا را فهم می‌کند و مشرکین فقط عبارات را می‌شنوند. (۱۲) کلام نفسی امر واحدی است و تعدد بردار نیست. امر و نهی و استخبار، وعد و وعید اوصاف آن کلام واحد هستند. این اوصاف یکسری اعتبارات عقلی است یعنی این اوصافی هستند که گاهی از جانب نسبت و اضافات تحقق می‌یابند و گاهی از جانب موانع و لواحق تعدد کلام به جهت تعدد متعلقات آن است. اگر خبر به چیزی تعلق گیرد که فعلش واجب است، امر نامیده می‌شود و اگر به چیزی تعلق گرفت که فعلش حرام است، به آن نهی می‌گویند. (۱۳) هر چه که دلالت بر واحد بودن علم، قدرت و اراده کند، بر وحدت کلام نیز دلالت می‌کند. (۱۴) این بیان اخیر اشاعره منافی با قول سابق ایشان است آنها معتقدند که صفات زاید بر ذاتند و بین صفات مغایرت وجود دارد. و صفت کلام غیر از علم و قدرت و اراده است بنابراین نمی‌توان حکم یکی را بر دیگری تطبیق دهند. و از این جهت است که گفته‌اند که کلام الهی متعلق علم قرار نمی‌گیرد. طبق هر دو معنا (حدوث و قدم)، انتقال کلام جایز نیست قائلین به حدوث غالباً کلام را عوض دانسته و انتقال اعراض را جایز نمی‌دانند و طبق مبنای قائلین به قدم، انتقال کلام قدیم معنا ندارد بلکه جبرئیل کلام خدا را فهم می‌کند و سپس به پیامبر نازل می‌شود و آنچه را که فهمیده به پیامبر می‌فهماند. همانگونه که خداوند دیده می‌شود ولی نه به صورت جسم، عرض و جوهر... و هکذا کلام خدا قدیم بوده و از مسموعات حسی نیست. و به صورت صوت و حروف نمی‌باشد. (۱۵) کلام اگر مخلوق باشد، نعت خواهد بود و نعت هم فانی می‌شود و جایز نیست که کلام خدا نعت برای شخص مخلوق باشد. (۱۶)

بر همین اساس اشاعره معتقد به حسن و قبح شرعی شدند چون کلام نفسی خدا سابق بر هر موجودی است. و هر چه که خداوند مطابق کلام نفسی و قدرت قدیم و سایر صفات قدیم رفتار کند، همان درست است، نه هر چه که درست است، خداوند حکم می‌کند. چون چیزی هنوز نیست تا خداوند بر اساس آن حکم کند.

## ۲- ادله اشاعره بر کلام نفسی:

اشاعره برای اثبات کلام نفسی، از ادله سمعی و عقلی استفاده می‌کنند. محور ادله، فرار از تشبیه خالق به خلق است.

### الف) ادله عقلی:

- ۱- اگر کلام خدا در شخص مخلوق باشد جدایی بین کلام خدا و کلام خلق ممکن نیست. ما یکسری احکام داریم که مربوط به شخص است اگر کلام خدا در شخص مخلوق حال باشد، به همان احکامی متصف می‌شود که شخص متصف می‌شود مثلاً شخص می‌میرد و لذا کلام خدا هم باید فانی شود. در حالی که کلام خدا فانی نمی‌شود. (۱۷)
- ۲- فرض می‌گیریم که کلام خدا حادث است. در هر کلامی صوت وجود دارد. صوت اعم از کلام است و هر صوتی کلام نیست. اگر صوتی قائم به محل شد، محل مصوت می‌باشد و این حکم به خالق صوت ارجاع داده نمی‌شود یعنی نمی‌توانیم بگوییم که خالق

صوت نیز مصوت. وقتی حکم اعم به خدا استناد داده نمی‌شود، حکم اخص نیز نباید به خدا استناد داده شود حکم صوت به محل مستند است و لذا حکم کلام نیز به محل مستند است. و البته از این جهت که فعلی از افعال الهی است به خدا استناد داده می‌شود و لکن دیگر به خدا متکلم نمی‌گویند بلکه به محل متکلم می‌گوییم. و این خلاف فرض متکلم بودن خدا است. (۱۸)

۳- عاقل وقتی عبدش را به کاری امر می‌کند در نفیس خود اقتضای طاعت را از جانب عبد به نحو وجدان ضروری می‌یابد و سپس آن را در قالب لغت بیان می‌کند. این طلب طاعت در نفس، یک نوع کلام نفسی است و غیر از مرحله به ظهور در آمدن آن در قالب لفظ است. (۱۹)

۴- اگر لفظ (افعل) دلالت بر ایجاب و استجاب و اباحه می‌کند، دلالت آن بنفسه نیست. صورت لفظ در اراده ایجاب همانند صورت لفظ در اراده استجاب است. بنابراین ایجاب معنایی در نفس است و سپس عبارات و سایر امارات بر آن عارض می‌شوند. (۲۰)

۵- پشیمانی از گناهان توبه است. و همچنین در قرآن به ایمان قلبی تکیه شده است نه لسانی. این موارد بر اساس کلام نفسی جور در می‌آید.

۳- ادله نقلی اشاعره:

قرآن و روایات بر حدوث و قدم کلان نفسی دلالتی ندارند و آنچه اشاعره بیان می‌کنند، صرفاً استنباطهای خودشان است:

۱- خداوند از جانب خود می‌فرماید "لمن الملک الیوم" و پاسخی شنیده نمی‌شود. بعد خود می‌فرماید: "لیه الواحد القهار". این جواب الهی به خود وقتی معنا دارد که هیچ موجودی نباشد. بنابراین کلام در خلق حلول نکرده است چون مخلوقات موجود نیستند و کلام موجود است. (۲۲)

۲- اسماء خداوند در قرآن، بخشی از قرآن را تشکیل می‌دهند، اگر قرآن مخلوق باشد، اسماء هم مخلوق خواهد بود. (۲۳)

۳- در حدیثی آمده است "فضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی سایر خلقه: فضل خدا بر خلقش به قدم و دوامش است و هکذا در مورد کلام نیز، قدم و دوام آن موجب شده بر سایر کلام‌ها برتری داشته باشد. (۲۴)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

انتم معصومین در قبال این مسئله سکوت اختیار نمودند و به اصحاب خود دستوری دادند که در این مسئله وارد نشوید. قرآن کلام خدا است نه حادث است و نه قدیم. هشام بن حکم، هشام بن سالم نیز به تبع دستور امام در این مسئله توقف کردند. افرادی چون محمد بن شجاع شلجی نیز به دلیل عدم استعمال این الفاظ در قرآن، توقف کردند. (۲۵)

در قرنهای متأخرتر، افرادی چون شیخ طوسی و خواجه نصیر، دیدگاه حدوث قرآن را پذیرفتند و دیدگاه کلام نفسی اشاعره را بی‌معنا تلقی کردند. از نظر ایشان کلام الهی، صفت فعل است. گوینده سخن کسی است که کلام را پدید آورده است. دغدغه ایشان حفظ کلام الهی بودن قرآن بودن است. الفاظ قرآن طبق بنای ایشان، از ناحیه خداوند است نه ساخته جبرئیل و پیامبر. لذا قدیم بودن کلام الهی، با توجه به صفت فعل داشتن آن محال و قوعی دارد. (۲۶)

از نظر معتزله که قرآن را حادث دانسته‌اند، درباره زمان حدوث الفاظ اختلاف نظر وجود دارد: ۱- برخی می‌گویند آنچه جبرئیل بر پیامبر نازل فرمود تنها معنا بوده است و پیامبر آن را به صورت لفظ درآورده است. این نگرش عبدالله بن کلاب، ابو حنیفه و تفتازاتی است. ۲- برخی دیگر جبرئیل را ایجاد کننده الفاظ می‌دانند (۲۷).

معتزله کلام قولی را ناشی از اراده و قدرت خداوند می‌دانند. بر این اساس کلام خدا حادث می‌باشد. آنها اراده خداوند را حادث در نظر گرفته‌اند. از اراده حادث، کلام حادث می‌تواند ایجاد شود. ممکن است اشکال شود که اگر کلام خدا حادث است، پس خدا در ازل متکلم نبوده است. افرادی همچون داوود خلف اصفهانی برای پاسخ به این اشکالی گفته‌اند خداوند در ازل قدرت بر تکلم دانسته است. خدا می‌توانسته به اعتبار اینکه بعداً تکلم خواهد کرد متصف به تکلم شود. این نظر تصویری محدود از خدا را به نمایش می‌گذارد. اشاعره در تصویر کلام نفسی به حق بوده‌اند. غزالی با بیان آنکه الفاظ برای معانی عامه وضع شده‌اند، کلام نفسی را از حدود و نواقص بشری مبرا کرد. این نگرش آنها به تنبیه اشاره دارد. در تحلیل کلام نفسی، به علم و اراده قدیم خدا می‌رسیم علم و اراده‌ای که عین ذات خدا است. البته در این قسمت اشاعره به انحراف رفتند. در نزد آنها هر یک از قدرت، علم، کلام، به یکسری

معانی نفس الامری اشاره دارند و نمی‌توانند عین یکدیگر باشند. لذا معتقد شدند به اینکه مدلولات و کلام نفسی به معنای علم به آن معانی نیست.

۱۰۵۸